اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت یکصد و دهم)

درمان بیماری (قسمت نهم)

۱. قلب تبدیل کننده معانی و مفاهیم است:

قلب واژه ای است در قرآن که بسیار معنی شگرفی دارد. قلب در عربی به معنای دگرگونی است. با مطالعه قرآن متوجه میشویم که قلب محل اتصال کالبد بشری ما با نفس ماست. یک نوع converter (تبدیل کننده) است. یعنی تصمیمات نفس و پیامهای لایه بالایی برای ما بصورتی تبدیل میشوند که کالبد بشری ما (مغز، فکر و ...) آن را درک کند. این مرکز دگرگونی، مرکز احساسات هم هست. اینکه قلب داخل سینه، در عربی قلب نامیده میشود؛ به این خاطر است که قلب خون سیاه و بدون اکسیژن را دریافت و آن را تصفیه کرده و همراه اکسیژن و خون تمیز به اعضای بدن سرازیر میکند. و این فرآیند به نوعی تبدیل کردن و کانورت کردن است. قلبی که قرآن از آن سخن میگوید، در بیشتر آیات قرآن، قلب فیزیکی نیست؛ بلکه منظور قلبی است که مفاهیم عالی معنوی را برای ما ترجمه میکند و برعکس. در هر دو

حالت، قلب کانورتر و تبدیل کننده است. قلب فیزیکی خون سیاه و بدون اکسیژن را تصفیه و کانورت کرده و به سایر اعضاء میرساند. قلب معنوی هم معانی و مفاهیم را برای ما کانورت میکند و تشکیل دهنده پندار نیک و یا پندار بد است. نکته مهم اینجاست که در بیشتر مواقع سلامت قلب معنوی بر سلامت قلب فیزیکی هم تاثیر میگذارد. خدای حکیم در مورد قلب فیزیکی می فرماید:

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ﴿٣٧﴾
قطعا در این یادآوریها و تذکرها برای هر صاحبدل و حق نیوشی که خود به گواهی ایستد عبرتی است (٣٧)

ما انسانها در ابعاد محدودی آفریده شده ایم ولی جهان بالاتر دارای ابعاد بیشتری می باشد؛ پیامهای خدا و معنویت اعلی باید بصورتی برای ما بیان شود که قابل درک و فهم و احساس باشد. گاهی احساسات و حوادثی که در جامعه اتفاق می افتند، دارای پیامی معنوی همراه خود هستند که این پیام فقط توسط قلبهای سالم احساس میشود و فقط بوسیله قلب سالم بدرستی درک خواهد شد. به همین خاطر وحی از طریق قلب بر آدمی نازل میشود و قلب محل تبادل ارتباط انسان با وحی به حساب میاید. کلمات در ابعاد بالاتر گسترده تر هستند ، باید بصورتی دربیایند تا که ما در ابعاد دنیوی محدود خود آن را بفهمیم. کلمات آسمان بالاتر باید نزول و ساده تر شوند تا ما آن را بفهمیم (این تعریف تَنْزِيلُ است). به این طریق قلب وسیله ای برای این ارتباط است.

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٩٢﴾ و راستی که این [قرآن] وحی پروردگار جهانیان است (۱۹۲)

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿١٩٣﴾ روح الامین آن را بر دلت نازل کرد (۱۹۳)

عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ ﴿١٩٤﴾ تا از [جمله] هشداردهندگان باشی (۱۹۴)

این کانورتر هم خودش یک نوع حس است که باید به حسهای پنجگانه اضافه شود. در آیه زیر خدای حکیم، قلب را در ردیف چشم و گوش آورده است. هر چند در قرآن ، قلب در بیشتر مواقع به معنای فیزیکی نیست ولی هر چی هست، مثل حواس پنجگانه یک کانورتر و تبدیل کننده است برای ما تا حوادث و پیامهای معنوی را درک کنیم. همانطور که رنگهای طبیعت را با چشم می بینیم.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٧٩﴾

و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم [چرا که] قلبهایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی بینند و گوشهایی دارند که با آنها نمی شنوند آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند [آری] آنها همان غافل‌ماندگانند (۱۷۹)

۲. قساوت یک نوع بیماری قلبی است:

گاهی این کانورتر به علت گناهان زیاد و پشت سر انداختن فرصتها، تیره و تار میشود و آن موقع درک مفاهیم معنوی برای فرد مشکل میشود. هر گناهی که انجام شود مثل یک غشاوه و لایه از کانورت و درک درست مفاهیم و پیامهای معنوی جلوگیری میکند. افراد گناهکار بیمارگونه و ناقص فکر میکنند و این نشان از قلب مریض دارد. سنگدلی و شقاوت یک نوع بیماری قلبی است؛ اما متاسفانه مردم بیشتر به بیماریهایی مثل سرماخوردگی و گلو درد و ... اهمیت میدهند و اصلا سنگدلی و شقاوت را بیماری به حساب نمی آورند. در حالی که خدای حکیم در بیشتر آیات قرآنی؛ هر جا از کلمه مرض صحبت میکند؛ مربوط به قلب است. این ثابت میکند که قلبی که معانی و مفاهیم را در زمان خودش صحیح و درست نفهمد و آن را به پندار نیک و کردار نیک تبدیل نکند؛ مریض است. از نظر خدا این نوع مریضی خیلی مهم است. و کلمه مرض در اکثر آیات با قلب همراه است.

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿۵۳﴾

تا آنچه را که شیطان القا می کند برای کسانی که در دلهایشان بیماری است و [نیز] برای سنگدلان آزمایشی گرداند و ستمگران در ستیزه ای بس دور و درازند (۵۳)

انَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ﴿۳۷﴾

قطعا در این [عقوبتها] برای هر صاحبدل و حق نیوشی که خود به گواهی ایستد عبرتی است (۳۷)

گاهی مرض قلب آنچنان سخت است که خدا نسبت کری و کوری را به قلب میدهد. این که در بعضی آیات نسبت کوری و کری به افراد ناسپاس داده میشود، در اصل منظورش کوری و کری قلب است. زیرا تقریبا تمام گناهکارانی که معانی و مفاهیم را نمی فهمند و یا نمیخواهند بفهمند، گوش و چشم ظاهری سالم دارند.

۳. چاکرای قلب:

انجام مدیتیشن و تلاش برای باز کردن چاکرای قلب، ضررات جبران ناپذیری به قلب معنوی و حتی قلب فیزیکی وارد میکند. کسانی که چاکرای قلب باز میکنند، مثل این است که یک کانورتر بیگانه را بجای قلبشان کار می گذارند. بنا به تجربیات افراد، بعد از باز کردن چاکرای قلب، آنان مکررا احساس درد و تیر کشیدن و نارسایی قلبی را گزارش میدهند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿۴۶﴾

آیا در زمین گردش نکرده اند تا دلهایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوشهایی که با آن بشنوند در حقیقت چشمها کور نیست لیکن دلهایی که در سینه هاست کور است (۴۶)

تنها راه کسب ایمان (پندار نیک) ، قلب است و همچنین قلب محل صدور پندارهای نیک (و یا شرّ) است. در اصل، قلب باید محل صدور پندارهای نیک به مغز و ذهن ما باشد و گرنه ایمان بی معناست. پیامبر ابراهیم برای رسیدن به درجه اطمینان قلبی، از خدا نشانه خواست و خدا فرمود چهار پرنده بگیر و قطعه قطعه کن و هر قطعه ای را بالای یک تپه بگذار تا زنده و مبعوث شوند. ابراهیم به یقین و اطمینان قلبی رسید. اطمینان قلبی و یقین، سرچشمه تولید پندار نیک را اصلاح میکند و به این طریق فرد از حیرانی و سرگردانی نجات می یابد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۶۰﴾

و (یاد کن) آنگاه که ابراهیم گفت: (پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می کنی؟) فرمود: (مگر ایمان نیاورده ای؟) گفت: (چرا، ولی تا دلم آرامش یابد.) فرمود: (پس، چهار پرنده برگیر، و آنها را پیش خود، ریز ریز گردان؛ سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها را قرار ده؛ آنگاه آنها را فرا خوان، شتابان به سوی تو می آیند، و بدان که خداوند توانا و حکیم است.) (۲۶۰)

۴. عدم اطمینان قلبی، آدمیان را در مورد حوادث و مشکلات دنیایی، آسیب پذیر تر میکند:

هر چقدر که افراد قلب و کانورتر معنوی ضعیف تری داشته باشند، در مورد مسائل دنیایی و معنوی به عدم قطعیت می رسند و ممکن است که افراد سالها تلاش کنند

ولی به نتیجه نرسند و دچار حیرت و سرگردانی شوند. عده ای برای حل این مشکل و فرار از صورت مساله، شروع به باز کردن چاکرای قلب میکنند و دو دستی کانورتر خود را دست آتش بیگانه میدهند، تا از یک نیروی بیگانه اطمینان قلبی کسب کنند. اما کسی مثل پیامبر ابراهیم، با کردار و سعی و تلاش عملی، برای خود از خدای بزرگ اطمینان قلبی گرفت. عدم اطمینان قلبی آدمیان را در مورد حوادث دنیایی، آسیب پذیر تر و عصبی تر میکند و آن موقع انسانها حساستر میشوند. شک و گمان بد نسبت به خدا و دیگران و حتی خود، چیزی نیست که خودبخود بوجود آید. بلکه بخاطر کانورتر معنوی انسان است. کسانی که اقدام به باز کردن چاکراهای قلب میکنند، سریعا قضاوت میکنند، سریعا تصمیم می گیرند، پیش داوری میکنند و همه اینها کردارها و گفتارهایی ناپسند و مذموم است. بنابراین قلب و یا کانورتر مشکل دار، کردار و گفتارهای اضافی و غیر لازم تولید میکند و باعث به هم ریختن زندگی ها میشود. البته توجه شود که برای باز کردن چاکراها، روش خاصی لازم نیست. بلکه فیلمهای توهمی، عشق، آهنگهای آلفایی، مدیتیشن، خریدهای اضافی، ولگردی در وبگردی و ... همگی به نوعی انواع چاکراها را در انسان باز میکنند.

۵. قلب مریض و قلب سلیم:

مشکل تمام مردم در طول تاریخ که پیام پیامبران و پیامهای راستین دیگر را رد میکرده اند؛ بخاطر مشکل قلبی بوده است. قلب آنان توانایی تبدیل کردن آن تذکرها و یادآوری و رویدادها را به معنا و پندار نیک نداشته است. مرض قلب یعنی این.

مردم براحتی بت پرستی های اقوام گذشته را رد میکنند ولی بت پرستی های خود را نمی بینند. این یک نوع کوری قلب است (وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ). **نود و نه درصد مردم جهان می گویند فرعون و نمرود آدمهای بدی بوده اند؛ ولی خودشان چنین سیستمهایی را به سبک جدید پذیرفته اند. دلبستگی به مال دنیا را مذموم می شمارند ولی خوشان دلبسته آنند. توصیه به حق و توصیه به صبر در میان مردم رواج ندارد. آدمی در توصیه به حق و توصیه به صبر، ابتدا باید خودش آن را اجرا کند. اینها همگی نشان از عدم تولید پندار نیک مناسب بوسیله قلب است. پندار نیک بوسیله قلب تولید میشود. وقتی قلب کور باشد، دیگر پندار نیک تولید نمیشود و در نتیجه بقیه موارد مشکل پیدا میکند. قلب سلیم چرخه نیک تولید میکند، اما قلب مریض نمی گذارد چرخه نیک بوجود آید. پندار نیک ابتدا وارد قلب میشود و بعد وارد ذهن و حافظه میشود.**

پندار نیک ← کردار نیک ← گفتار نیک ← گفتار صبر

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿۴۶﴾

آیا در زمین گردش نکرده اند تا دلهایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوشهایی که با آن بشنوند در حقیقت چشمها کور نیست لیکن دلهایی که در سینه هاست کور است (۴۶)

۶. فرق ایمان و اسلام:

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۴﴾

[برخی از] بادیه نشینان گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان نیاورده اید لیکن بگویید اسلام آوردیم و هنوز در دلهای شما ایمان داخل نشده است و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از [ارزش] کرده هایتان چیزی کم نمی کند خدا آمرزنده مهربان است (۱۴)

همانطور که آیه بالایی می فرماید، ایمان آوردن با اسلام آوردن فرق دارد. زیرا اسلام مربوط به کردار و گفتار است ولی ایمان مربوط به پندار است.

ایمان	اسلام= تسلیم شدن	
پندار نیک	کردار نیک	گفتار نیک
پندار نیک وارد قلبها میشود	مربوط به بعد مادی	زبان و حرکات ما
رسیدن به اطمینان قلبی	افزدون پندار نیک	
به یقین رسیدن نفس	و باز هم افزدون پندار نیک	
ایمان به ندرت و طی زمان بدست میاید	اسلام یک تصمیم اولیه است و اخذ کردار نیک+گفتار نیک است و با کسب ایمان،	

	پندار نیک بدست میاید و ایمان افزایش می یابد
قلب تنها وسیله درست کردن نفس است	**اما شعر یک پندار مبهم+گفتار مبهم است و در آن کردار نیست.**
تقوا مربوط به قلب است	**مراسم شکرگزاری یک نوع کردار نیک است. اما ذکر و یاد آوری خدا، مربوط به پندار نیک است**
اگر معنویت به قلب ندهی و آن را تغذیه صحیح نکنید، کفر به آن راه می یابد	
اگر قلب به یقین برسد، چرخه ی نیک محکم خواهد شد.	

تمام اعمال عبادی، همچون نماز، زکات، روزه و ... برای تقویت پندار نیک است. تقویت پندار نیک برای رسیدن به اطمینان قلبی است و اطمینان قلبی هم برای رساندن نفس به درجه یقین است. تمام این زحمات بخاطر رساندن نفس به یقین است.

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ﴿٩٩﴾ و پروردگارت را پرستش کن تا اینکه مرگ تو فرا رسد (۹۹)

۷. فرق قلب و فوءاد:

مهمترین آیه برای اثبات اینکه قلب محل ارتباط عالم اعلی با کالبد بشری ماست؛ آیه زیر است. خدا واژه رَبَطْنَا (ارتباط) را برای قلب بکار می برد.

أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠﴾

و دل مادر موسی [از هر چیز جز از فکر فرزند] تهی گشت اگر قلبش را استوار نساخته بودیم تا از ایمان آورندگان باشد چیزی نمانده بود که آن [راز] را افشا کند (۱۰)

در قرآن، علاوه بر قلب از کلمه فوءاد هم استفاده شده است در آیه فوق از کلمه فواد و قلب با هم استفاده شده است. از آیه فوق مشخص میشود که فوءاد به احساس و خواص غریزی آدمیان گفته میشود؛ مثل غریزه دوست داشتن و بی قراری مادر موسی نسبت به فرزندش. تمام آدمیان از بدو تولد نعمتهای غریزی شنیدن و دیدن و افئده به آنان داده میشود. اما بعضی مواقع غریزه ثبات کافی ندارد و ممکن است بر احساس قلب غلبه کند. مثلا مادر موسی نزدیک بود که راز را فاش کند(فوءاد)؛ اما خدا بر قلب او وحی کرد و مانع از فاش شدن شد. این حادثه نشان میدهد که بعضی مواقع ممکن است که آنچه فوءاد مایل است با آنچه که قلب مایل است، در تعارض باشند. فوءاد به ادارک غریزی گفته میشود که از بدو تولد به هر آدمی داده میشود.

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾

و خدا شما را از شکم مادرانتان در حالی که چیزی نمی دانستید بیرون آورد و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد باشد که سپاسگزاری کنید (۷۸)

اما قلب مفهومی گسترده تر دارد و درگاه ارتباطی با لایه بالاتر است. انذار کافرین بی فایده است، زیرا بر قلب آنان لایه ای تاریک نشسته است و توانایی درک مفاهیم عالی را ندارند. هرچند که آدمی بطور غریزی میتواند بعضی مسائل را درک کند و از فوءاد خود استفاده کند؛ غریزه لازم است ولی کافی نیست. خیلی از مردم وقتی صحنه ای از یک فیلم احساسی و یا یک حادثه را می بینند؛ براساس قلب غریزی (فوءاد) ؛ واکنش نشان میدهند و قضاوت میکنند، این یعنی احساس کردن و درک معانی با فوءاد. اما این کافی نیست و آدمهایی که به خدا نزدیکترند؛ از نظر معنوی با قلب خود آن را می سنجند و راجع به آن قضاوت میکنند و آن را به معنا تبدیل میکنند. فوءاد به احساسات تبدیل میکند و قلب به معانی و مفاهیم تبدیل میکند. به این خاطر خدای مهربان در قرآن راجع به ثبات فوءاد توسط قلب صحبت میکند. آدمهایی که پندارشان به فوءاد وابسته است و نه قلب؛ با دیدن هر صحنه احساسی، اشک میریزند و تحت تاثیر قرار می گیرند. اما خدا این نوع تزلزل فوءاد را قبول ندارد. خدا مردم را به تثبیت و ثبات فوءاد دعوت میکند و به آنان توصیه میکند که بوسیله معانی و مفاهیم معنوی، فوءاد غریزی خود را تحت کنترل قلب خود در آورند.

كُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٠﴾

و هر يك از سرگذشتهاى پيامبران [خود] را كه بر تو حكايت مى كنيم چيزى است كه دلت را بدان استوار مى گردانيم و در اينها حقيقت براى تو آمده و براى مؤمنان اندرز و تذكرى است (١٢٠)

۸. برای ورود به بهشت نیاز به کانورتر سالم است:

تنها کسانی وارد بهشت میشوند که با قلب سلیم این دنیا را ترک کرده باشند. قلبی که از خبائث و گناهان و از تزلزل پاک باشد. قلب ناسالم، پندار درست بیرون نمیدهد و پس فرد حوادث و وقایع را درست نمی فهمد و یا آن را اشتباهی می فهمد. انسانها فقط زمانی به بهشت میروند که به درک درستی از جهان و حوادث آن رسیده باشند و این فقط در صورت سلامت قلب امکان پذیر است. قلب سلیم، قلبی است که حوادث دنیا را بدرستی درک کرده باشد و آن را بدرستی فهمیده باشد و به این طریق قلب سالمی دارد. یک دستگاه تصفیه ، زمانی میتوان از آن به عنوان دستگاه مفید و سالم یاد کرد که خروجی مفیدی تولید کند. در واقع، افراد با توجه به کانورتر معنوی خویش که در این دنیا ساخته اند، تصمیم می گیرند که بعد از مرگ کجا بروند.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾ روزى كه هيچ مال و فرزندى سود نمى دهد (٨٨)

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾ مگر كسى كه دلى پاك به سوى خدا بياورد (٨٩)

قلب مریض، قلبی است که دروغ می گوید (يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ)**. با دهان خویش چیزی می گویند که در قلبهایشان نیست.** أَفْوَاهِ **در عربی به معنای دهان است. در آیه بالایی می فرماید که کافرین با دهان خود چیزی میگویند که در قلب آنان اینطوری نیست. این تعریف دروغ است. اما در در روز داوری، دهان ها مهر و موم میشود و در عوض سایر اعضای بدن، به سخن می آیند. این نکته مهمی را دارد و ثابت میکند که قلب مریض، در روز داوری هم مریض است و قادر به راست گفتن نیست و به همین خاطر در مورد مجرمین، از دهان برای تکلم استفاده نمیشود و بلکه از اعضاء دیگر بدن استفاده میشود. زیرا در آن روز آنچه کسب شده است، مهم است و نه آنچه که گفته میشود.**

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾

امروز بر دهانهای آنان مهر می نهیم و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان بدانچه فراهم می ساختند گواهی می دهند (۶۵)

فقط دعاهایی به خدا میرسد که از قلب سالم برآید. زیرا قلب ما تنها راه ارتباطی و تبدیل کننده با جهان اعلی می باشد.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿۳۰﴾

و یهود گفتند عزیر پسر خداست و نصاری گفتند مسیح پسر خداست این سخنی است [باطل] که به زبان می آورند و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده اند شباهت دارد خدا آنان را بکشد چگونه [از حق] بازگردانده می شوند (۳۰)

یهودیها می گفتند عزیر پسر خداست و نصاری میگویند مسیح پسر خداست. جالب است که آیه می فرماید که این گفته ها، از خودشان نیست و از امتهای قبل از یهود و نصاری گرفته شده است (يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ)**. بعضی گفته ها فقط اقوالی است که از دهان خارج میشوند و تقلید است (گفتار تنها) و از یک قلب سالم بر نمی آید. مثلا بعضی افراد ظاهرا میگویند که به روز آخرت ایمان دارند ولی در عمل، زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح میدهند . این گفتار بدون پندار نیک است و از نظر خدا ارزشی ندارد. زیرا چیزی که از قلب برنیاید، به خدا نمی رسد. قلب تنها راه تاثیر گذاری در عالم بالاتر است. در نظام رحمانی، الفت واقعی بین قلبهاست** (أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ)**. اما در نظام شیطانی وحدت وجود، الفت بین پندارهای غلط بوجود میاید.**

۹. استفاده از قمار و مخدرات یک نوع بیماری قلبی هستند:

قمار و مخدرات رجس هستند؛ این مساله از این نظر مهم است که رجس یک نوع بیماری قلبی است. خدا نمیخواهد که ما دچار بیماری قلبی شویم. قمار و استفاده از مخدرات ؛ به معنای این است که افراد فهم درستی از دنیا و وقایع آن ندارند و به

همین خاطر این یک نوع بیماری قلبی است. کسی که قمار میکند، درک درستی از خوشبختی، پول و زندگی ندارد و کانورتر معنویش مشکل دارد. کسی که نماز بجا نمی آورد و یا با حالت تنبلی آن را انجام میدهد، درک درستی از اهمیت نماز ندارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۹۰﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیدند [و] از عمل شیطانند پس از آنها دوری گزینید باشد که رستگار شوید (۹۰)

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ﴿۹۱﴾

همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد پس آیا شما دست برمی دارید (۹۱)

۱۰. تجربه نزدیک به مرگ:

با پیشرفتی که در علوم پزشکی و احیای بیماران صورت گرفته است، بشر دچار یک سری پیچیدگیهای عجیب شده است. تصوراتی نزدیک به مرگ را مشاهده میکند. داروهای بیهوشی و توهم زا هم مزید بر علت شده و چنین تجربیاتی را به افراد میدهند. شاید گفته های افرادی را شنیده باشید که در کما یا حالت NDE (تجربیات نزدیک به مرگ) برای آنها پیش آمده است. بکاربردن تجربه بعد از مرگ برای این

گونه رویدادها درست نیست، زیرا کسی که بمیرد، دیگر زنده نخواهد شد. این نوع تجربیات قبل از مرگ (نزدیک به مرگ) رخ میدهد ولی با این تفاوت که این افراد توسط خدای بزرگ از مرگ نجات داده میشوند تا فرصت دیگری به آنها داده شود. یک برنامه ای در شبکه چهار سیما با همین نام پخش میشد که این تجربیات در آنجا بیان میشد. متاسفانه مطالبی که تجربه گران می گویند، به سمت ایجاد یک عرفان جدید میرود که در بیشتر موارد قابل اعتماد نیست. آنچه که آنها می گویند هیچ ارتباطی با عالم غیب ندارد. زیرا آنها هنوز نمرده اند و از جهان پس از مرگ برنگشته اند تا خبری از آنجا آورده باشند. در ادامه ثابت میشود آنچه که این تجربه گران می بینند، فقط یک رویا و خواب اجباری است و نه چیز دیگری و هر آنچه که برایشان اتفاق افتاده است، مربوط به همین دنیاست. در این تجربیات معمولا افراد به سبک اشتباه زندگی خویش اعتراف میکنند و از بُعد اعتراف، شاید برای دیگران عبرت انگیز باشد.

خدای مهربان در قرآن، حال و اوضاع جهنمیان و بهشتیان را بیان فرموده است و اخبار واقعی از دنیای پس از مرگ را بیان فرموده است. خدای حکیم، خواب را شبیه مرگ معرفی میکند. با این تفاوت که در خواب، نفس آدمیان دوباره به بدن برگردانده میشود ولی در مرگ، نفس برای همیشه از بدن خارج میشود. اما تا وقتی که آدمیان نمیرند، جهان بعد از مرگ را تجربه نمی کنند.

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۴۲﴾

خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند و [نیز] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است [قبض می کند] پس آن [نفسی] را که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می دارد و آن دیگر [نفسها] را تا هنگامی معین [به سوی زندگی دنیا] بازپس می فرستد قطعا در این [امر] برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی [از قدرت خدا]ست (۴۲)

تجربیات قبل از مرگ، هم نوعی رویا و خواب اجباری است، اما با درجاتی عمیقتر. بعضی مراحل در زندگی ما هست که توسط هر کسی باید طی شود. مرحله نطفگی در شکم مادر، نوزادی، کودکی، نوجوانی، جوانی، میانسالی، پیری، کهولت و در نهایت مرگ؛ همه این حالات برای هرکسی پیش میاید. اما بعضی افراد، تعدادی از این مراحل را دوست ندارند و از آن فرار میکنند. تجربیات نزدیک به مرگ بیشتر برای این افراد پیش میاید. زیرا آنها بعضی تجربیات و مراحل زندگی را طی نکرده اند و ممکن است که آن را در لحظات آخر زندگی با هم و به یکباره طی کنند. خدا تمام این فرصتها (نوزادی، کودکی، نوجوانی، جوانی، میانسالی، پیری، کهولت) را به تمام انسانها میدهد. حتی اگر یکی بخواهد بوسیله خیالبافی این مراحل را پرش کند؛ ممکن است خدای حکیم اراده کند که بزور به او نمایش داده شود، حتی اگر شده بوسیله رویا و خواب عمیق در کما.

۱۱. تجربه نزدیک به مرگ نوعی تنبیه دنیایی است:

سرنوشت بعضی از کسانی که خوابهای قبل از مرگ داشته اند، نشان میدهد که اکثر آنان یا مغرور بوده اند، یا پر مدعا و بلند پرواز بوده اند، یا اینکه بعضی واقعیتها را به سخره میگرفته اند، یا ناشکر و ناسپاس بوده اند و.... تمام این مشکلات از پندار منحرف شروع میشود. گاهی پندار آدمی، آنقدر از جاده واقعیت خارج میشود که فقط با یک حادثه بزرگ و شوک قلبی، آرام می گیرد و سر جای خودش قرار می گیرد.

اما کسی را در نظر بگیرید که بیماری سختی میگیرد و چندین سال متوالی با این بیماری دست و پنجه نرم می کند. یا کسی را در نظر بگیرید که مراحل زندگی خود را به سختی و با تلاش زیاد طی کرده است. این فرد تصویری از کلیت زندگی را در پندار خویش دارد و متعادل است. این فرد نیازی به تجربه قبل از مرگ ندارد. اما فردی که از پیری و از خیلی واقعیتهای زندگی فرار میکند و از فرصتی که خدا به او داده است، استفاده نمی کند و بلند پرواز است و پندار منحرفی دارد. این فرد ، بعضی تجربیات و شوکها را در لحظات نزدیک مرگ می بیند تا پندار ثابتی اخذ کند (پندار نیک یا پندار شرّ). خدا خودش می فرماید که انسانها را برای این آزمایش خلق کرده است. افراد را در این آزمایش قرار میدهد تا افراد، نیک و شرَ خودشان را انتخاب کنند. به هر حال خوابهای اجباری در حالت کما هم یک روش است.

۱۲. حنجره ها:

معمولا افراد در حالت رویای نزدیک به مرگ، خود را در داخل کانالها و یا تونلهایی (گاهی کانالی از نور و گاهی کانال تاریک) می بینند. آنها در این کانالها، خلاصه و

چکیده زندگی گذشته خویش را مشاهده میکنند. خدای مهربان در آیه ای از قرآن به این نوع تجربیات اشاره می فرماید:

إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا ﴿١٠﴾

هنگامی که از بالای [سر] شما و از زیر [پای] شما آمدند و آنگاه که چشمها خیره شد و جانها به گلوگاهها رسید و به خدا گمانهایی [نابجا] می بردید(۱۰)

هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴿١١﴾

آنجا [بود که] مؤمنان در آزمایش قرار گرفتند و سخت تکان خوردند (۱۱)

در این آیات، از کلمه حناجر برای این نوع کانالها استفاده شده است (وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ). اگر هم توجه کرده باشید، حنجره انسان هم شبیه یک لوله خرطومی شکل است (مثل لوله های پلاستیکی مارپیچی خرطومی شکل که سیمهای برق از آن عبور داده میشود) که به معنای کانالهایی است که افراد نزدیک به مرگ آن را طی میکنند. اما اگر کسی مرگش نرسیده باشد، تا آخرش نخواهد رفت و فقط قسمتی از آن را طی می کند. این کانال در واقع چکیده و خلاصه زندگی افراد است که به او نمایش داده میشود تا فرد به خود آید و پندارش را تصحیح کند(هُنَالکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِیداً). این قسمت از آیه در مورد زلزله شدیدی صحبت میکند (وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِیداً) که در پندار آدمیان رخ میدهد. زیرا افراد با پندار ، باید

آزمایش شوند (هُنَالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ) و این زلزله برای پندارهای جمود و بلندپرواز است. حتی ممکن است که افراد به خدا شک و گمان بد برند و نسبت به خدا و نظام رحمانی، گمانهای نابجا ببرند (وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا).

بنابراین هر آنچه که فرد در این کانالها (حناجر و یا گلوگاه ها) می بیند، لزوما صحیح نیست و بلکه به گذشته زندگی آن فرد بستگی دارد. اگر این تجربیات در حالات تتا و آلفا پیش آمده باشد، شیطان قادر به دخالت در آن خواهد بود. گاهی آدمیان بوسیله مواد بیهوشی، به کما میروند و این کما، خواب عمیق نیست و بلکه جزو تتاست (محدوده فریب شیطان). پیشرفتهای پزشکی در زمینه احیاء و بیهوشی، چنین خوابها و تجربیاتی را وارد زندگی انسانها کرده است که در زمان قدیم، خیلی کم پیش میامده است.

در قسمتهای قبل گفته شد که هر انسانی، آتش وجودی مخصوص خویش را دارد و این آتش وجودی همراه جسم خاکی ما در حین مرگ می میرد. اما گاهی جسم به حالت نزدیک مرگ و یا کما میرود؛ ولی هنوز جسم ناری و یا لایه آتشی انسان زنده است. به همین خاطر است که این افراد بعد از کما، ممکن است از بالای تخت بیمارستان، بوسیله لایه آتشی خود، جسم خاکی خود را ببینند. بنابراین آنچه که فرد آسیب دیده می بیند، مربوط به غیب نیست و بلکه مربوط به لایه آتشی او است. لایه آتشی انسان حافظه دارد و این لایه آتشی هم یک نوع ماده است و از جنس آتش و یا مغناطیس است و بشدت هم تحت تاثیر اجنه و آتشهای بیگانه قرار می گیرد.

حتی یوگا کارها و مرتاضان هم بدون رفتن به کما، چنین تجربیاتی را بیان کرده اند؛ در هیپنوتیزم هم چنین تجربیات مشابهی بدست آمده است. قرصهای مسکن و داروهای بیهوشی هم در ایجاد چنین تجربیاتی بی تاثیر نیستند. حتی کسانی که مدیتیشن میکنند، تجربیاتی را بیان میدارند که نشان از آن دارد، آتش خود را از بدن خویش جدا کرده اند و یا شاید یک آتش بیگانه به خود وصل کرده اند. چنین تجربیاتی در زمان قدیم خیلی کم گزارش شده است، زیرا آن موقع فرایند احیاء بیمار بوسیله داروها آنقدر پیشرفته نبوده است. صابئیان که از قدیمی ترین ادیان توحیدی هستند، وقتی کسی به حالت احتضار میرسید و از روی جسمش می فهمیدند که فرد دارد می میرد و کاری از دستشان برای بهبود او بر نمی آمد؛ او را غسل تعمید کرده و پارچه سفید بر تن او میکردند و منتظر میشدند که فرد بمیرد؛ آن موقع او را خاک میکردند. ادیان دیگر هم تقریبا چنین می کرده اند. در چنین فرآیندی قطعا چنین تجربیاتی نقل نمی شده است و گزارش نمیشده است.

بنابراین آنچه که این افراد بعد از بیداری بیان میکنند، نمیتواند ملاک قضاوت دینی قرار گیرد. خدا زندگی عادی را برای فهم و تدبر و تغییر ما گذاشته است و انسان فقط در حالتی که جسمش زنده است و میتواند کردار انجام دهد و گفتار کند؛ میتواند پندار خود را تصحیح کند. زنده بودن یک نعمت است تا ما بوسیله این زندگی بتوانیم نفس خویش را پاک کنیم.

بعضی افراد در زندگی خویش ناسپاسی میکنند و حتی گاهی آرزوی مرگ میکنند، اما وقتی در این کانالها، چکیده زندگی گذشته شان به نمایش در میاید، پشیمان

میشوند و در نتیجه پندار آنان تصحیح میشود، بادشان می خوابد و ممکن است که بعد از بیداری، تغییراتی در خود صورت دهند و این تغییرات اگر مثبت باشد، به نفع آنان است.

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ﴿۱۸﴾

و آنها را از آن روز قریب[الوقوع] بترسان آنگاه که جانها به گلوگاه می رسد در حالی که اندوه خود را فرو می خورند برای ستمگران نه یاری است و نه شفاعتگری که مورد اطاعت باشد(۱۸)

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ﴿۱۹﴾

[خدا] نگاههای دزدانه و آنچه را که دلها نهان می دارند می داند(۱۹)

در این آیه، از یک لحظه ای صحبت میشود که قلب در این کانال قرار می گیرد (إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ) . حرکت کردن قلب معنوی در این کانال (حناجر) به سمت بالا به معنای این است که فرد نزدیک مرگ است ولی هنوز مرگ رخ نداده است.

خیلی مهم است که توجه شود که تجربیات قبل از مرگ، وحی نیست. این جور تجربیات، مربوط به تمام انسانها از هر مذهب و دینی است و هر کدام به نوعی آن را می بینند. یک مسیحی ، مسیح را می بیند که در عالم معناست و با او گفتگو میکند و یا یکی دیگر می گوید که در تجربه، بدن من با بدن مسیح یکی شد! خیلی از افراد در

این رویاها، از مسیح به عنوان پسر و همکار خدا یاد میکنند. در حالی که ما میدانیم که این گفته کفر بزرگی است. در نتیجه کسانی که در محیط یهودیت و مسیحیت و یا بودایی زندگی می‌کنند، و با آن تعالیم بزرگ شده اند؛ تجربه آنها در همان مفاهیم مطرح میشود. تجربه های زیادی از بودائیان ذکر شده است که در آن به تناسخ اشاره میکنند. یا یکی دیگر در تجربه اش می گوید:

همان طور که از تونل بالاتر می‌رفتم، نور بزرگ‌تر و درخشان‌تر می‌شد. سپس در اتاق خدا بودم. عیسی مسیح در کنار خدا نشسته بود!

این نوع بینش نسبت به خدا، کفر بزرگی است و از همان کفر بزرگ مسیحیت که مسیح را پسر خدا میدانند، نشات می گیرد.

۱۳. کانورتر مشکل دار:

در این نوع تجربه ها، از داده ها و دیتاهای موجود در حافظه ناخودآگاه فرد استفاده میشود. از چیزی که دم دستش است بر میدارد و این خاصیت یک انسان است. انسان بالاخره خیر و شرّ خودش را می بیند، حتی در لحظات مرگ. بنابراین افراد در این رویاها، چیزی از غیب نمی بینند، بلکه مراحلی از کانورتر معنوی و پندار خود را می بینند. یک خواسته افراطی تحقق نیافته، یک پندار بلند پروازانه تحقق نیافته تعدیل میشود، تا فرد بتواند دوباره زنده شود و آزمایش زندگی را با پندار تعدیل شده طی

کند و آزمایش را کامل کند و طور دیگری آن را دنبال کند. خدا به این طریق، یک مطلبی را میخواهد به انسانها ثابت کند. خدا مقداری از انتهای زندگی را به بعضی افراد نمایش میدهد تا که به آنها ثابت کند که بعضی افراد حتی اگر خلاصه زندگی گذشته خود را هم ببینند، دوباره همان روشهای قبلی را ادامه میدهند. کسی که بودایی است در این تجربه ها، زندگی قبلی خود را می بیند و عملا تناسخ را بیان میکند. زیرا او به تناسخ اعتقاد دارد. وقتی از کما خارج شود و به زندگی عادی برگردد، دوباره شدیدتر به عقیده تناسخ خواهد چسبید.

کسی که مسیحی است ، عملا در این تجربه ها از مسیح به عنوان پسر خدا و حتی گاهی خود خدا یاد میکند. همین گونه تجربیات ثابت میکند که این گونه تجربیات ، لزوما صحیح نیستند و هر کسی حوادث را براساس قلب معنوی و کانورتر خود می بیند و بیان میکند. قلبی که معانی و مفاهیم غلطی را در دنیای فانی کسب کرده است، یعنی مریض است و قلب مریض در حالت سکرات موت هم مریض است و قضایا را درست نمی بیند. اتفاقا کسانی که این نوع تجربیات را دارند، بعد از برگشت باید در اصول و مفاهیم اساسی معنوی خویش بازنگری انجام دهند و از نو همه چیز را بسازند و کانورتر و قلب خود را اصلاح کنند. انسان بخاطر یک اشتباه کوچک، چنین تجربه ای را نمی بیند. بلکه حتما همه چیز از بنیه اشتباه است.

کسانی که وارد جهنم میشوند، حتی اگر وارد جهنم شوند و به این دنیا برگردانده شوند، دوباره همان مسیر را ادامه میدهند؛ زیرا تغییر مسیر نیاز به اصلاح قلب و

کانورتر معنوی دارد و بدون آن میسر نیست. اما در جهنم چنین برگشتی میسر نیست ولی برای افراد به کما رفته، امکان پذیر است.

بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۲۸﴾
[ولی چنین نیست] بلکه آنچه را پیش از این نهان می داشتند برای آنان آشکار شده است و اگر هم بازگردانده شوند قطعا به آنچه از آن منع شده بودند برمی گردند و آنان دروغگویند(۲۸)

جهنم جایی است که هیچ کس را به اجبار وارد آن نمی کنند و بلکه افراد جهنم را طبق پندار خود میسازند. بعضی انسانها در لحظه آخر این دنیا پشیمان میشوند و به همین خاطر نمی میرند و دوباره برگردانده میشوند. هر روحی بسته به اینکه چگونه زندگی روی زمین داشته است، خودش قضاوت خواهد کرد که به کجا می رود. خدا افراد را قاضی خودشان میکند. وقتی خدای دانای حکیم بداند (که از قبل همه چیز را میداند)، فردی در حالت کما یک ذره امید تغییر در او یافت می شود؛ او را بر می گرداند؛ تا انتخابش (خیر یا شر) را محکمتر کند.

اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿۱۴﴾نامه ات را بخوان كافی است كه امروز خودت حسابرس خود باشی(۱۴)

حتی یک نوع جهنم هم در این دنیای فانی وجود دارد که افراد به یک خواهش و میل افراطی روی می آورند و اصرار دارند که به آن برسند. این نوع خوابها برای تایید نیست و بلکه برای بازنگری کلی در راه و روش زندگی است. شیطان میتواند در سکرات موت هم افراد را فریب دهد و در پندار آنان دخالت کند و افراد را به راه و روش غلط قبلی متمایلتر کند. این نوع تجربیات در بعضی مواقع هم میتواند منجر به تنبیه فرد شده و فرد به راه راست برگردد.

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ﴿١٩﴾
و سکرات مرگ به راستی در رسید این همان است که از آن می گریختی (۱۹)

به هر حال این تجربیات، همانطور که از اسمش مشخص است، فقط یک تجربه است و نه چیز دیگری. افراد در حین تعریف تجربه های خود، به گناهان قبلی خود اعتراف میکنند و همین اعتراف شاید برای دیگران مفید باشد و گرنه حوادثی که در این نوع خوابها برای افراد اتفاق می افتد، هیچ گونه خاصیت غیبی ندارند. کسی که در این نوع تجربه ها از مسیح به عنوان پسر خدا یاد میکند؛ تفکر نادرستی را به دیگران منتقل میکند و اگر دیگران این خواب را غیبی و ماورائی بدانند، مهر تائیدی بر عقاید غلط خویش می نهند و تصمیم غلطی خواهند گرفت و نه تنها آموزنده نیست، بلکه بسیار هم خطرناک است. ما روزی در پنج نماز خویش، بیان میکنیم که خدا مالک روز دین (مالک یوم الدین) است. این یعنی کسی غیر از خدا نمیتواند در روز دین تصمیم گیری

کند. در لحظات مرگ، اختیار آدمی دست خودش نیست و نباید تصمیم گیری های بزرگ را به آن روز بیندازد. توبه فرعون مورد قبول واقع نشد، هر چند که در لحظه آخر اعتراف کرد. ولی اعتراف تحت شرایط اجباری و کما ، به درد نمیخورد. باید افراد برگردند به زندگی و دید که آیا واقعا پندار و کردار و گفتار خود را اصلاح میکنند و یا خیر. این نوع تجربیات یک نوع شوک و زلزله پنداری است و قاعدتا باید افراد بعد از برگشت ، پندار خویش را کوبیده و از نو بسازند و این خودش بازبینی کلی عقایدشان را شامل میشود و صرفا با تغییر در کردار و گفتار بدست نمیاید.